

نسبت بین دین و اخلاق از دیدگاه کانت

اسدالله حیدرپورکیائی^۱

چکیده

در این مقاله می‌کوشیم نشان دهیم دین حقیقی از نظر کانت همان اخلاق برخاسته از عقل عملی محض است که از حیث منشأ و محتوا متفاوت با دین وحیانی است. نقش و شأن وجودی خدا و صفات آن نیز در این دو متفاوت است. قانون اخلاقی تعیین‌بخش اراده و صادر از عقل عملی است. متعلق قانون اخلاقی به حکم عقل عملی محض خیر اعلی است و شرط تحقق آن فرض وجود خدای برخوردار از صفات متناسب با نیاز اخلاقی است. دین تصدیق به همه تکالیف اخلاقی به عنوان فرامین الهی است اما به عنوان فرامین هر اراده عاقل و مختار نه اراده جزافیّه موجود برتر.

کلیدواژه‌ها: قوانین اخلاقی، دین حقیقی و وحیانی، خیر اعلی، خدمت و شبه خدمت به خدا.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه غرب مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

۱. مقدمه

این مقاله تبیین نسبت دین و اخلاق از منظر کانت است. مسئله این است که آیا دین حقیقی و ناب مورد نظر کانت دین و حیانی است یا دین حقیقی همان اخلاق برخاسته از عقل عملی محض است که در مراحل اولیه حیات بشری به صورت دین و حیانی ظاهر شده است. آنچه ما در صدد اثبات آن هستیم این است که دین حقیقی و ناب از منظر وی متفاوت با دین و حیانی از حیث منشأ و محتوای دین همان اخلاق عقلانی است که محتوای آن قوانین اخلاقی برخاسته از عقل عملی محض است و خدا نه به عنوان منشأ اعتقادات، احکام اخلاقی و عبادی، بلکه فقط به مثابه شرط ضروری تحقق خیر اعلی محل توجه واقع می شود. به این منظور، مباحثی نظیر قانون اخلاقی و اصول موضوعه آن، خیر اعلی، متعلق قانون اخلاقی و شرط تحقق آن، قوانین اخلاقی به مثابه دین حقیقی، نقش خدا در اصلاح فردی و جمعی، خدمت و شبه خدمت به خدا و آغاز و سرانجام ادیان بررسی شده است. شایان ذکر است که در بررسی حاضر تمرکز اصلی بر روی سه کتاب *نقد عقل عملی*، *بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق* و *دین در محدوده عقل تنها* است. قبل از ورود به این بحث توجه به سه امر به عنوان امور مفروض لازم است:

۱. کانت در دو کتاب *نقد عقل نظری* و *نقد عقل عملی* به دنبال چگونگی امکان احکام پیشینی ترکیبی در حوزه شناخت تجربی و اخلاقی است. هرچند در *نقد عقل نظری* در پی متعلقات شناخت است، اما وظیفه عقل عملی را شناخت نمی داند. عقل عملی به مبادی ایجاب اراده بدون اینکه مشروط به شرایط تجربی باشد اهتمام دارد و به دنبال تحقق بخشیدن به موضوعات خود یعنی مفاهیم خیر و شر به واسطه اراده است.

۲. ماده خام و صور شهود حسی (مکان و زمان) نخستین داده ای است که به کمک مقولات فاهمه شناخت نظری، یعنی شناخت تجربی، مقدور انسان می شود. از این رو، هرگونه شناخت ایجابی نسبت به اشیاء فراتر از تجربه، یعنی ذوات معقول، به وسیله عقل نظری انکار می شود.

۳. آغاز کار در *نقد عقل عملی* عکس *نقد عقل نظری* است. در *نقد عقل عملی* از اصول آغاز کرده و سپس به مفاهیم و موضوعات خارجی مفاهیم رهنمون می شویم. علت این امر این

است که وی در عقل عملی برخلاف عقل نظری، به دنبال کاربرد حلولی (immanent) آن، و نه کاربرد مشروط به شرایط تجربی است.

۲. قانون اخلاقی و امر مطلق

کانت در ابتدای بخش اول کتاب بنیاد مابعدالطبیعه / اخلاق می‌گوید: «هیچ چیز را در جهان و حتی بیرون از جهان نمی‌توان در اندیشه آورد که بی‌قید و شرط، خوب دانسته شود مگر اراده خیر». (کانت، ۱۳۶۹، ص ۳۹۳)

همه استعدادها، توانایی‌ها، ثروت، سلامت و سعادت اگر همراه با اراده و خواست خوب نباشند می‌توانند زیانبار بوده و مایه الم و بدبختی انسان باشند. خوبی اراده خیر نه به دلیل نتیجه یا شایستگی آن برای رسیدن به غایت مطلوب، بلکه فقط به خاطر این است که ذاتاً خوب و دارای ارزش مطلق است. با وجود عقل عملی در انسان، هدف آن فقط می‌تواند پدید آوردن اراده‌ای باشد که نه به عنوان ابزار رسیدن به غایت، بلکه به عنوان امری که در ذات خود خوب است و ارزش مطلق دارد تلقی شود، ولو اینکه آن غایت سعادت باشد. این هدف همان اراده خیری است که محصول با ضرورت مطلق عقل است. این خیر، خیر مطلق و نامشروط است و شرط هر امر خوب دیگر است. بنابراین، غایت عقل سعادت نیست، بلکه اراده خیر است حتی اگر در تأمین این مقصود با ناملایماتی همراه شود. (همان، ص ۳۹۶)

تأمین لذت و دوری از درد وظیفه طبیعی امیال و قوای حسی است و انسان عقل را برای غایت برتری واجد است و آن غایت برتر عقل، تشخیص خیر ذاتی یا شر ذاتی بدون تأثیر احساسات، لذت و الم است. سعادت یا شقاوت همیشه ناظر به لذت و الم حاصل از احساس اشتیاق به یک موضوع یا اعراض از آن موضوع است، ولی خیر و شر همیشه معطوف به اراده است که بر اساس عقل ملزم است چیزی را موضوع خود قرار دهد. اراده هرگز مستقیماً به وسیله موضوع و تصور آن موجب نمی‌شود. اراده قوه‌ای است که عقل از طریق یک اصل و قاعده خود آن را ترغیب و تشویق به تحقق موضوعی می‌کند. خیر و شر ذاتی از دیدگاه کانت ناشی از یک اصل عقل عملی است. این اصل عقلانی بدون توجه به موضوعات مورد تمایل و احساسات حاصل از آن، ذاتاً اصل تعیین‌بخش اراده است و به عنوان یک قانون عملی پیشینی (نه تجربی و نه شهود عقلی) عقل عملی لحاظ می‌شود. فعل منطبق با این قانون، خیر ذاتی

است و اراده‌ای که قاعده‌اش منطبق با این قانون است از هر جهت مطلقاً خیر و شرط برتری هر خیری است. (همو، ۱۳۸۵، ص ۶-۶۲)

همه اصولی که می‌توانند به عنوان بنیاد اخلاق لحاظ شده و موجب ایجاب اراده شوند یا اصول مادی‌اند و یا صوری. اصول مادی یا عینی و عقلانی‌اند و یا ذهنی صرف و تجربی‌اند. اصول مادی در هر دو صورت یا درونی هستند یا بیرونی. اصل عقلانی‌ای که بیشتر در مفهوم کمال تبلور یافته است به معنای عملی‌اش، تناسب و کفایت یک شیء برای همه غایات است. کمال به عنوان یک اصل درونی یعنی صفت انسان به معنای استعداد برای همه غایات است و کمال به عنوان یک اصل بیرونی همان خداست که غایت برتر همه غایات است. کمال در هر دو معنا مبتنی بر این است که غایات ابتدا برای ما معلوم و مشخص باشند تا آنگاه کمال بتواند مبدأ ایجاب اراده شود، ولی یک غایت به عنوان موضوع و ماده اراده اگر مبدأ ایجاب اراده قرار گیرد همیشه غایتی تجربی است. به علاوه، کمال به هر دو معنا اگر موضوع اراده واقع شود فقط به خاطر سعادت است که از آن امید می‌رود می‌تواند انگیزه اراده باشد. بنابراین، اصول عقلانی به اصول تجربی باز می‌گردند.

اصول تجربی که بر پایه احساسات طبیعی یا اخلاقی است همه مأخوذ از اصل سعادت‌اند؛ و اصل سعادت به دلیل تجربی بودن نمی‌تواند به عنوان اصل عقل عملی محض موجب اراده شود و در اخلاق قانون کلی و ضروری، یعنی «قانون اخلاقی»، صادر کند. (همان، ص ۴۰-۴۱؛ همو، ۱۳۶۹، ص ۴۴۲) در توضیح این ادعا گفته می‌شود که:

۱. وجه امتیاز انسان از حیوان عقل است که در بحث اخلاق از کاربرد عملی آن بحث می‌شود. از این رو، موضوع فلسفه اخلاق کانت عقل بما هو عقل است نه انسان بما هو انسان که دارای عواطف و امیال تجربی است. انسان همانند سایر موجودات عاقل دیگر (بر فرض وجود) از مصادیق این موضوع است. به نظر می‌رسد کانت فقط در طرح قانون اخلاقی به عقل بما هو عقل توجه داشته، اما در بقیه موارد، عقل انسانی که درگیر امیال و خواسته‌های نفسانی است مطمع نظر اصلی است. وضع امر مطلق در راستای تعارض این دو قوه در انسان مورد بررسی است و سعادت انسان به عنوان مؤلفه دوم خیر اعلی نیز با ملاحظه عقل انسان دارای عواطف و امیال تجربی طرح شده است.

۲. کانت در ابتدای کتاب *نقد عقل عملی* بعد از ذکر مقدمه، اصول عملی (practical

(principles)، قواعد (maxims) و قوانین عملی (practical laws) را چنین تعریف می‌کند:

«اصول عملی قضایایی هستند که حاوی ایجاب کلی اراده‌اند و چندین قاعده عملی تحت این ایجاب کلی اراده وجود دارد. این قواعد در جایی که فاعل شرایط را فقط در مورد اراده خویش معتبر بداند، قواعد ذهنی یا دستورند ولی در جایی که شرایط، شرایطی عینی تلقی شوند، یعنی در مورد اراده هر موجود متعلقی که معتبر دانسته شوند، قواعد عینی یا قوانین عملی‌اند».

وقتی قوانین عملی وجود دارند که عقل عملی محض انگیزه کافی و وافی برای ایجاب اراده در درون خویش و مستقل از غیر داشته باشد و الا همه اصول عملی قواعد ذهنی خواهند بود. عقل محض به ذات خود و مستقل از هر امر تجربی و عقلانی‌ای، قبل از اینکه قدرت لازم برای ایجاد اثر مطلوب مورد توجه قرار گیرد و یا وسایل مورد نیاز برای تحقق آن در اختیار قرار گیرد، در ایجاد اراده کافی است. بنابراین، در وضع قوانین عملی، عقل محض فقط به فرض وجود خود نیاز دارد و بس.

۳. هنگامی یک موجود عاقل می‌تواند قواعد رفتار خویش را به عنوان قانون‌های کلی بداند که آنها را به مثابه اصل‌هایی فرض کند که بر حسب صورت نه ماده (متعلق اراده) موجب تعین اراده شوند، اما تشخیص اینکه کدام صورت قاعده شایسته قانون کلی شدن را دارد و کدام صورت ندارد، برای همه مردم ممکن است. «اصل حاکم بر اراده آن است که هرگز نباید از روی آیینی رفتار کرد که نتواند بی‌تناقض با خود، قانونی عام نیز باشد و از این رو همیشه باید چنان رفتار کرد که اراده بتواند در عین حال، خود از راه قواعد رفتارش واضع قوانین عام باشد». (همان، ص ۴۳۴)

۴. اراده موجب به صورت محض که در مقام قانون عملی است از همه تأثیرات علی تجربی عاری و مستقل است. از این حالت استقلال اراده از قانون طبیعی حوادث، تعبیر به اختیار می‌شود. اصل خودآیینی اراده چیزی جز استقلال از هر نوع موضوع و متعلق مورد تمایل (یعنی اختیار به معنای سلبی)، و ایجاب اراده از طریق صورت ناب قانونگذاری کلی قاعده آن (یعنی اختیار به معنای ایجابی)، که ناشی از ذات عقل عملی است، نیست. خودآیینی اراده (اختیار به معنای سلبی و ایجابی) اصل و معیار یگانه همه قوانین اخلاقی و دگرآیینی آن اصل و معیار قواعد و اعمال غیراخلاقی است.

ما از اراده آزاد هیچ شناخت تجربی‌ای نداریم. این عقل عملی محض است که قانون اخلاقی را مستقیماً و به صورت پیشینی به ما معرفی می‌کند و آنگاه به واسطه قانون اخلاقی است که ما مستقیماً به مفهوم اراده مختار به عنوان ایجاب‌کننده آن پی می‌بریم. پس قانون اخلاقی علت آگاهی ما به اراده آزاد است، اما اراده آزاد علت وجودی قانون اخلاقی است. (همو، ۱۳۸۵، ص ۲۹)

۵. اصل صوری یا قانون اخلاقی که نامشروط، مطلق و اصل بنیادین عقل عملی محض است عبارت است از اینکه عمل من فقط آنگاه اخلاقی است که بتوانم اراده کنم قاعده رفتاری‌ای که از آن پیروی می‌کنم به قانون کلی مبدل شود. قاعده هر عملی اگر مطابق این قانون باشد اخلاقی است و الاً اخلاقی نیست. (همو، ۱۳۶۹، ص ۴۰۲)

۶. عقل محض در حد ذات عملی خود قانون اخلاقی را اعطا کرده است. بنابراین، قلمروی حاکمیت این اصل صوری محدود به انسان نیست. سایر موجودات متناهی و متعقل صاحب اراده و همچنین موجود نامتناهی به عنوان عقل متعالی را نیز در بر می‌گیرد. می‌توان وجود غیرمتناهی متعقل دارای اراده را فرض کرد که هیچ‌گونه تأثیر و تأثر جسمانی و احساس نداشته باشد و هرگز قاعده رفتار و خود رفتارش مخالف قانون اخلاقی نباشد؛ یعنی دارای اراده قدسی و تماماً نیک باشد که در این صورت الزام و تکلیف به قانون اخلاقی در مورد آن لغو خواهد بود. ولی انسان دارای چنین اراده قدسی‌ای نیست. انسان با وجود آگاهی از وجود قانون اخلاقی در خود، دارای امیال و انگیزه‌های جسمانی است که میل به کارهای خوب و بد پیدا می‌کند. گاهی انسان در اعمالش میان امیال و انگیزه‌های جسمانی و قانون اخلاقی تعارض می‌بیند. عقل محض انسان، اراده را دستور به تبعیت از قانون اخلاقی می‌دهد و انسان در خود احساس تکلیف و تعهد می‌کند که در مقابل غلبه امیال ایستادگی و از قانون اخلاقی اطاعت کند. از این دستور عقل محض تعبیر به امر (imperative) می‌شود. از این رو، انسان هرگز قادر نیست اصل صوری اخلاق را جز در قالب امر مطلق دریابد. (همو، ۱۳۸۵، ص ۳۲؛ کورنر، ۱۳۶۷، ص ۲۸۳)

امر مطلق علاوه بر قانون اخلاقی، متضمن الزام و ضرورتی است که قواعد رفتار باید با قانون مطابق باشند. قانون اخلاقی متضمن هیچ شرطی نیست (مطلق و نامشروط)، فقط این حکم کلی است که قواعد رفتار باید مطابق قانون کلی باشد و امر مطلق فقط این مطابقت را به

منزله امری ضروری نشان می‌دهد. (کانت، ۱۳۶۹، ص ۴۲۱) اما الزام و ضرورت موجود در امر مطلق به این معنا نیست که انسان قادر به مخالفت با قانون اخلاقی نیست. امر مطلق دستوری الزامی است که می‌توانیم آن را نادیده بگیریم و از امیال تبعیت کنیم، اما هرگز نمی‌توانیم ابطال کنیم، چون آن دستور صادره از ذات عقل عملی است. (اسکروتن، ۱۳۷۵، ص ۱۳۸)

۷. خیر اعلی، غایت قصوای موضوع اراده محض: فیلسوفان گذشته در باب اخلاق در پی موضوع مورد تمایلی بودند که به استناد احساس لذت یا درد حاصل از آن قانونی برای اخلاق بسازند؛ قانونی که به واسطه آن موضوع، مبدأ ایجاب اراده انسان شود. از نظر کانت، فلاسفه گذشته و جدید چون اراده را از غیر ذات آن مستقل نکردند و آن را خودآیین در نظر نگرفتند، در تشخیص و تعریف خیر اعلای اخلاق به طور تجربی عمل کرده‌اند.

عقل هم از جهت کاربرد نظری و هم از حیث کاربرد عملی جدل خاص خود را دارد و همیشه به دنبال تمامیت مطلق شرط‌های چیزی است که به صورت مشروط عرضه شده است. عقل نقادی شده تلاش می‌کند این نامشروط‌ها را در عالم معقول نه عالم پدیدارها پیگیری کند. عقل عملی محض به دنبال دو نامشروط است: ۱. امر نامشروطی که مبدأ ایجاب‌کننده اراده است و از آن به قانون اخلاقی تعبیر می‌شود؛ ۲. امر نامشروط دیگری که موضوع و متعلق اراده محض (موضوع قانون اخلاقی) است و از آن با نام «خیر اعلی» یاد می‌شود. خیر اعلی می‌تواند همه موضوع اراده محض باشد که مبدأ ایجاب‌کننده آن اراده، قانون صوری اخلاقی است. تحقق و ترویج خیر اعلی هدف چنین اراده‌ای است لکن خیر اعلی مبدأ ایجاب‌کننده اراده محض نیست. (کانت، ۱۳۸۵، ص ۱۰۷، ۱۰۹)

اینکه هر انسانی باید عالی‌ترین خیر موجود در جهان را غایت قصوای خود قرار دهد، نه یک حکم تحلیلی (نسبت به قانون اخلاقی) است و نه یک حکم تألیفی تجربی، بلکه یک حکم تألیفی پیشینی عقل محض است که فراتر از حکم تکلیف است و مندرج در قانون اخلاقی نیست. قانون اخلاقی، هر عمل مطابق با خود را اخلاقی می‌داند و به نوع نتیجه (خیر اعلی بودن یا خیر تنها بودن) کاری ندارد. قانون اخلاقی تکلیف را عالی‌ترین مرتبه غایت فعل می‌داند بدون غایت دیگری. اما این از محدودیت اجتناب‌ناپذیر عقل عملی است که نگران

نتایج اعمال خود باشد تا در آنها چیزی به نام غایت بیابد و از این طریق خلوص نیت خود را ثابت کند. انسان تابع عقل محض به دنبال چیزی است که آن را دوست داشته باشد. قانون

اخلاقی که فقط احترام را بر می‌انگیزاند از طریق وارد کردن غایت قصوای اخلاقی در زمینه این عشق و دوستی، به طرف آن گسترش می‌یابد. بنابراین، غایت قصوی را قانون اخلاقی مطرح می‌کند اما عقل عملی محض در اینجا از قانون اخلاقی فراتر می‌رود، به این دلیل که قانون اخلاقی نسبت به صفات طبیعی انسان که برای تمام افعال خود باید غایتی و رای قانون تصور کند، لحاظ می‌شود. از این رو حلاً اشدّ مراعات قانون اخلاقی به عنوان علت تحقق عالی‌ترین خیر لحاظ می‌شود. (همو، ۱۳۸۱، ص ۳، ۵، ۶)

مفهوم اعلی در ترکیب «خیر اعلی» (summum bonum) دارای دو معناست که بی‌توجهی به آن مشکل‌آفرین خواهد بود:

۱. اعلی به معنای برتر: خیر اعلی به این معنا یعنی خیر برتر، به عنوان شرطی است که خود نامشروط است. فضیلت، یعنی شایستگی برای سعادت‌مند بودن، شرط برتر و نامشروط برای رسیدن به سعادت است.

۲. اعلی به معنای کامل: خیر اعلی به این معنا خیر کاملی است که خود جزئی از یک کل بزرگ‌تر نیست. به این معنا وجود توأمان فضیلت و سعادت خیر اعلی است. فضیلت گرچه عالی‌ترین خیر است، اما تنها خیر نیست. خیری به نام سعادت داریم که اجتماع این دو، خیر اعلی را محقق می‌کند (البته سعادت که تابع فضیلت یعنی قانون اخلاقی است). هرچند کانت امیال و انگیزه‌های نفسانی (سعادت) را از قانون اخلاقی خالی کرد، ولی آنها را در خیر اعلی به معنای خیر کامل وارد ساخت و این خود دلالت بر این مطلب دارد که فلسفه اخلاق کانت صوری صرف نیست، بلکه او به سعادت و خوشبختی انسان توجه جدی دارد.

کانت به این مطلب تصریح دارد که اگر خیر اعلی به معنای خیر کامل باشد و قانون اخلاقی به عنوان شرط برتر خیر اعلی در مفهوم آن قرار داشته باشد، در آن صورت خیر اعلی تنها یک موضوع و متعلق اراده نیست بلکه مبدأ ایجاب‌کننده اراده محض نیز هست. عقل عملی در مفهوم و تصور امکان خیر اعلی، قانون اخلاقی را نیز، که مبدأ ایجاب اراده است، مندرج می‌داند. پس اراده آزاد در واقع به وسیله قانون اخلاقی که از قبل در مفهوم خیر اعلی وجود دارد تعیین می‌یابد نه به وسیله موضوع دیگری. (همو، ۱۳۸۵، ص ۱۱۰؛ Ward, 1971, p.

337,344)

۳. نفس جاودان به عنوان اصل موضوعه عقل عملی محض

کانت با استفاده از مقدمات زیر جاودانگی نفس را به عنوان شرط ضروری امکان مؤلفه اوّل خیر اعلی، یعنی فضیلت، اثبات می‌کند:

۱. تحقق خیر اعلی در عالم، موضوع اراده محض متعین به قانون اخلاقی است؛ ۲. فضیلت شرط برتر خیر اعلی، مطابقت کامل اراده با قانون اخلاقی است؛ ۳. همان طوری که تحقق و ارتقای موضوع اراده محض (خیر اعلی) متعلق فرمان عقل محض است و در نتیجه امری است ممکن، مطابقت کامل اراده با قانون اخلاقی، که از این مطابقت تعبیر به قداست می‌شود نیز امری است ممکن؛ ۴. هیچ موجود متعقل وابسته به عالم حس در هیچ لحظه از حیاتش به این قداست نمی‌رسد، بنابراین، فقط آن را در یک پیشرفت بی‌پایان به سوی هماهنگی کامل اراده با قانون می‌توان یافت؛ ۵. این پیشرفت بی‌پایان فقط با فرض استمرار بی‌پایان موجود متعقل انسانی امکان‌پذیر است که از آن به جاودانگی نفس یاد می‌شود. پس انسان می‌تواند امیدوار باشد، اما نه در این جهان و نه در هیچ لحظه دیگر از حیاتش، بلکه فقط در بی‌پایانی استمرار خویش، اراده‌اش با اراده مقدس یعنی اراده خدا کاملاً هماهنگ خواهد شد.

۴. وجود خدا به عنوان اصل موضوعه عقل عملی محض

وجود خدا به عنوان شرط ضروری امکان مؤلفه دوم خیر اعلی، یعنی سعادت، متناسب با اخلاقی بودن است. به نظر کانت سعادت:

«حالت موجود عاقلی است در عالم که در مجموع وجود او همه چیز بر حسب میل و اراده او انجام می‌گیرد». (همان، ص ۱۲۴) اما این موجود عاقل، خالق و علت عالم نیست و قدرت آنچنانی ندارد که رابطه ضروری میان اخلاقی بودن و سعادت ایجاد کرده و سعادت متناسب با فضیلت را متحقق کند. ولی از طرف دیگر، طبق فرمان عقل عملی محض و قانون اخلاقی باید برای ارتقای خیر اعلی کوشید و این فرمان عقل فرع بر امکان خیر اعلی است و امکان خیر اعلی مبتنی بر وجود علتی متمایز از طبیعت است که حاوی مبدأ هماهنگی سعادت با فضیلت موجودات متعقل است و باید چنان باشد که سعادت را بر اساس شایستگی و اخلاقی بودن موجودات متعقل توزیع و بر طبق مفهوم قانون اخلاقی عمل کند؛ از این رو به

عنوان علت برتر طبیعت، موجودی است که از طریق عقل و اراده خود، خالق و حاکم طبیعت (یعنی خدا) است که فرض وجودش نه به عنوان یک ضرورت عینی و نیاز نظری و نه به عنوان مبنای هر نوع تکلیف و شرط امکان قانونی اخلاقی - که صرفاً مبتنی بر خودآیینی اراده محض است - بلکه به عنوان یک ضرورت اخلاقی در تکلیف عقل به ارتقای خیر اعلی، مورد عنایت است. خدای کانت فقط شأن اخلاقی دارد و هیچ جایگاهی در فیزیک و متافیزیک ندارد. این علت برتر طبیعت علاوه بر عقل و اراده، دارای علم مطلق است تا به درونی‌ترین ریشه‌های رفتار انسان در همه حالات زمانی آگاهی داشته باشد و برخوردار از قدرت مطلق نیز هست تا نتایج مناسب رفتار موجودات انسانی را تخصیص دهد. کانت از دو صفت حاضر مطلق و سرمدی نیز یاد می‌کند. به طور کلی نسبت اخلاقی خداوند با انسان دلالت دارد بر اینکه تمامی صفاتی را که برای تحقق کامل اراده او ضروری است در نظر آوریم، تا حاکمیت اخلاقی او به نحو کامل بتواند در جهان تحقق یابد. به عبارت دیگر، صفات طبیعی او فقط تا آنجا ضروری است که بتواند تأثیر صفات اخلاقی او را افزایش دهد. (همان، ص ۱۴۰، ۱۲۴-۱۲۶؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۱۱۳)

به طور کلی، خدایی که کانت در تحقق خیر اعلی به او نیاز دارد صفات سه‌گانه زیر را داراست:

۱. خدا خالق قادر مطلق آسمان‌ها و زمین است، به این معنا که از لحاظ اخلاقی قانونگذار مقدس است. این خدا، قانونگذار عالی‌جباری نیست که به علت ضعف انسان از سر رحمت فرمان می‌دهد. قوانین این قانونگذار مقدس، قوانین تحکمی‌ای نیستند که با مفاهیم اخلاقی ما بیگانه باشند. قوانین او سازگار با قداست انسان است. فرض قانونگذار مقدس به این معنا نیست که او واضع قانون است، بلکه او مانند هر موجود متعقل قانون را در درون خود اندیشه می‌کند.

۲. خدا، حافظ نوع انسان، حاکم خیرخواه و غمخوار اخلاقی اوست. خیرخواهی خدا به معنای اراده خیر مطلق او برای انسان‌ها نیست، بلکه به این معنا نیست که او ابتدا شایستگی انسان‌ها را برای رسیدن به کمال در نظر می‌گیرد و سپس ضعف و کمبود موجود را برای وصول به کمال برطرف می‌کند.

۳. خدا مدیر و مدبر قوانین مقدس خاص خود است؛ یعنی قاضی عادل است. عدالت او

نوعی خیرخواهی است که محدود به شرایط هماهنگی انسان با قانون مقدس است. خدای مورد ضرورت کانت در عقل عملی باید دارای چنین صفاتی باشد. این خدا رازآلود نیست و کاملاً تا آنجا که مورد نیاز ماست از او آگاهی داریم. آنگاه رازآلود می‌شود که با عقل نظری به دنبال شناخت او برویم. خداشناسی از طریق اقتضای اخلاقی بهترین خداشناسی است. (همو، ۱۳۸۱، ص ۱۴۰-۱۴۲؛ همو، ۱۳۷۸، ص ۱۱۷)

اندیشه کانت در موضوع خیر اعلی و لوازم آن از جهات مختلف مورد تأمل و مناقشه جدی قرار گرفته که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. از نظر کانت این قضیه «هر انسانی باید عالی‌ترین خیر موجود را غایت قصوای خود قرار بدهد (یعنی خیر اعلی)» یک قضیه ترکیبی پیشینی و ضروری عقل عملی محض است، به این معنا که قضیه مذکور حلاً اشدّ مراعات قانون اخلاقی است لکن قانون اخلاقی هیچ دلالتی بر ضرورت مراعات حد اشدّ متعلق خود ندارد و عقل عملی چنین حکمی صادر نمی‌کند. قانون اخلاقی که به طور پیشینی ناشی از عقل عملی محض است، هر عملی که بتواند متعلق آن قرار بگیرد را خیر می‌داند و این مقدار برای ادای تکلیف کافی است. ظاهراً کانت برای اثبات عملی ایده‌های نفس و خدا که هیچ جایگاه اثباتی در عقل نظری نداشتند، خیر اعلی را فرمان عقل عملی دانسته و امکان تحقق این فرمان بدون لحاظ ایده نفس و ایده خدا محال بوده است.

۲. کانت در تبیین قانون اخلاقی تلاش کرد تمامی انگیزه‌های تجربی (سعادت) در ایجاب اراده محض را بیرون کند و قانون اخلاقی خالی از انگیزه سعادت را عامل تعیین اراده انسان قرار دهد، ولی در خیر اعلی چیزهایی را که از یکدیگر جدا کرده بود دوباره در کنار هم قرار داد و فضیلت و سعادت را دو مؤلفه سازنده خیر اعلی قرار داد. فضیلت به عنوان شرط برتر خیر اعلی، شایستگی برای سعادت‌مند شدن، معنا شد و در واقع مقصود از اخلاقی بودن، رسیدن به سعادت دانسته شد که این مقصود با خودآیینی اراده محض ناسازگار است. به نظر می‌رسد آنچه در بحث قانون اخلاقی مورد توجه کانت بوده، موجود متعقل است، ولی آنچه در بحث خیر اعلی مورد عنایت جدی وی بوده، انسان متعقل به عنوان متعلق قانون اخلاقی است.

۳. همان‌طوری که خیر اعلی با دو مؤلفه‌اش هیچ‌گاه تحقق نخواهد یافت، نفس و خدا به عنوان دوپیش‌فرض ضروری آن نیز هرگز تحقق نخواهند یافت و فقط صرف فرض خواهند بود.

۴. خدا به عنوان مبدأ هماهنگ‌کننده سعادت با فضیلت، خالق طبیعت و عالم فرض شده است، در حالی که از منظر کانت خلقت مربوط به امور نفس‌الامری است و خدای عقل عملی نقشی در عالم طبیعت که مورد ادراک عقل نظری است ندارد.

۵. مختصات اصول موضوعه عقل عملی محض

همه اصول موضوعه عقل عملی محض (اختیار، نفس خالده و خدا) بی‌واسطه - و با واسطه فرمان عقل به تحقق و ترویج خیر اعلی - از قانون اخلاقی به طور پیشینی حاصل شده‌اند. قانون اخلاقی و فرمان عقل به ارتقای خیر اعلی، یافته مستقیم عقل عملی محض انسانی است. اختیار شرط ضروری، پیشینی و وجودی قانون اخلاقی است. نفس خالده و خدا از شرایط ضروری و پیشینی امکان تحقق خیر اعلی است. بنابراین، خیر اعلی حلقه ارتباطی بین دین و اخلاق کانت است. کورنر استدلال‌های کانت در خصوص اصول موضوعه سه‌گانه را با عباراتی روشن و مختصر این چنین تقریر می‌کند:

«۱. انسان تنها به شرطی قادر به ادای وظیفه است که مختار است؛ ۲. انسان تنها به شرطی قادر به رسیدن به مرتبه معصومیت است که نفس جاوید داشته باشد؛ ۳. انسان تنها به شرطی قادر به متحقق ساختن خیر برین است که خدا وجود داشته باشد» (کورنر، ۱۳۶۷، ص ۳۲۵)

این اصول برای ما هیچ واقعیتهایی ندارد مگر به دلیل مقاصد قانون اخلاقی و استعمال عقل عملی محض. خدا و نفس خالده فقط برای ارتقای خیر اعلی فرض می‌شوند و ما از آنها هیچ شناختی نداریم. اصول موضوعه عقل عملی فقط به ایده‌های عقل نظری از جهت ارتباطشان با عمل، حقیقت عینی می‌دهند و فرض‌هایی هستند که فقط به لحاظ عملی ضروری‌اند. عقل عملی انسان از کنه ذات این اصول هیچ اطلاعی ندارد و به هیچ اندازه‌ای در قالب شناخت نظری ما قرار نمی‌گیرند. ما هیچ قضیه ترکیبی‌ای از آنها نمی‌توانیم تشکیل دهیم و فقط تصورات آنها را در مفهوم خیر اعلی ترکیب می‌کنیم. از منظر عقل عملی چیزی بیش از اینکه مفاهیمی واقعی‌اند و مورد نیاز ضروری قانون اخلاقی و خیر اعلی هستند، نصیب انسان نمی‌شود. عقل نظری به خودی خود حتی چنین نصیبی هم از آنها ندارد. در عقل نظری این ایده‌ها گرچه متعالی‌اند در برگیرنده هیچ امر محالی نیستند و فرض امکان آنها تناقض‌آمیز نیست. ایده‌هایی که در عقل نظری متعالی و نظام‌بخش‌اند در عقل عملی به علت اینکه

پیش فرض وجود قانون اخلاقی (اختیار) و شرط ضروری تحقق خیر اعلی (نفس و خدا) هستند حلولی و قوام بخش‌اند. ضرورت اصول موضوعه یک ضرورت اخلاقی و ذهنی است و برخاسته از اندیشه و عقل محض است نه ضرورت عینی. عقل عملی در نسبت دادن وجود و مصداق به موضوعات این ایده‌ها و دادن بار واقعیت به تصورات صرفاً ذهنی به عقل نظری کمک می‌کند، اما این وجود آن وجود محسوس نیست. عقل نظری به واسطه مقولات فقط به آنها می‌اندیشد. پایگاه و خاستگاه مقولات قبل از هر نوع شهود در فاهمه محض است. مقولات صرف صورت فکرند؛ وقتی بر ایده خدا اطلاق می‌شوند، تهی نیستند. اینکه «چنین ایده‌ای وجود دارد» و مقوله وجود بر آن اطلاق می‌شود دارای معنایی است که برخاسته از مفهوم خیر اعلی است. بنابراین، معنا و مفهوم واقعیت و وجود در عقل نظری و عملی با یکدیگر متفاوت است. (کانت، ۱۳۸۵، ص ۴۷، ۴۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۶)

شرف‌الدین خراسانی به نقل از جلد ۲۱ مجموعه آثار کانت عبارت ذیل را در مورد اندیشه کانت راجع به خدا نقل می‌کند که با برداشت ادیان الهی از خدا کاملاً متفاوت است: «... قضیه "خدایی هست" یک مفروض عقل ناب عملی است ... مفهوم خدا مفهوم یک جوهر نیست، یعنی چیزی که مستقل از اندیشه من وجود داشته باشد، بلکه ایده یک عقل است که خود را چونان یک چیز اندیشه‌ای می‌سازد و طبق اصول فراباشنده، قضایای پیشین و یک آرمان (ایدئال) را پدید می‌آورد که از لحاظ آن، این مسئله در میان نیست که بپرسند آیا چنان متعلقی وجود دارد ... خدا چیزی بیرون از من نیست بلکه اندیشه خود من است. یاوه است اگر بپرسند "آیا خدایی هست". این قضیه که "خدا هست" صرفاً یک اصل درون‌ذهنی اندیشه است. خدا محصول عقل ماست. قضیه "خدایی هست" معنایی ندارد جز آنکه در عقل انسانی که اخلاقاً تعیین‌کننده خویش است یک اصل برترین یافت می‌شود که خود را تعیین می‌بخشد و مقید می‌یابد که آن اصل را وقفه‌ناپذیر راهنمای رفتار خود قرار دهد ... خدا فقط در ما یافت می‌شود ... در فرمان مطلق فرض این نیست که جوهری برتر از من هست که فرمان‌های تخلف‌ناپذیر به من می‌دهد، بلکه امر یا نهی از سوی عقل خود من است». (خراسانی، ۱۳۵۴، ص ۳۵۵)

۶. قوانین اخلاقی به عنوان دین حقیقی

مفهوم خیر اعلی حلقه پیوند اخلاق کانت با خداست. فرمان عقل به ارتقای خیر اعلی و امکان تحقق آن، نیاز اخلاق به نفس خالده و خدا را نمایان می‌کند. انسان وقتی می‌تواند امیدوار به برخورداری از سعادت به میزان رفتارهای اخلاقی‌اش (شایستگی برای سعادت) باشد، که خدا به اخلاق اضافه شود. خدا که مبدأ و بارزترین عنصر دین است برخاسته از نیاز امکان تحقق خیر اعلی است؛ و اگر خیر اعلی مورد فرمان عقل نبود چنین پیش‌فرضی هیچ‌گاه مورد توجه قرار نمی‌گرفت. از منظر کانت دین عبارت است از:

«تصدیق همه تکالیف به عنوان فرامین الهی، اما نه فرامین الهی به عنوان الزام، یعنی به عنوان اوامر خودسرانه و امکانی یک اراده بیگانه، بلکه به عنوان قوانین ذاتی هر اراده مختار به معنای دقیق کلمه» (کانت، ۱۳۸۵، ص ۱۲۹)

بنابراین، دین یعنی تصدیق همه تکالیف اخلاقی به عنوان فرامین الهی. خدای این دین خدای اخلاقی است و عقلی که در او و انسان مشترک است منشأ تکالیف اخلاقی است. هرچند در تشخیص و فهم قانون اخلاقی و اعمال مطابق آن (تکالیف) نیازی به خدا نیست، اما در تحقق خیر اعلی فرض وجود او ضروری است. دین به این معنا دینی است که محتوای آن قبل از اینکه فرامین الهی باشد تکالیف انسان است. چنین دینی دین طبیعی یعنی برآمده از ضرورت‌های اخلاقی (تکالیف) است. در مقابل، دین وحیانی، دینی است که محتوای آن قبل از اینکه تکالیف باشد فرامین الهی است. دین طبیعی تکالیفی دارد که آنها فرامین الهی‌اند و دین وحیانی دارای فرامین الهی است که آنها تکالیف انسان هستند. (همو، ۱۳۸۱، ص ۱۵۴) دینداری عبارت است از رفتار خیر مطابق با اراده خدا از آن حیث که اراده خدا ناظر به خیر و فضیلت اخلاقی است. محرک اصلی رفتارها باید فضیلت یعنی کیفیت اخلاقی باشد نه اراده جزایی خدا. (همو، ۱۳۷۸، ص ۱۱۸) کانت در پاورقی مربوط به تعریف دین در کتاب دین در محدوده عقل تنها به دو نتیجه حاصل از تعریف دین اشاره می‌کند:

۱. با توجه به نقص ادراکی ما، نه می‌توانیم شناخت نظری از خدا داشته باشیم و نه به

چنین شناختی نیاز داریم. خدا به عنوان علت اشیاء از لحاظ نظری فقط یک امر امکانی است و این حداقل شناخت از خدا در تحقق خیر اعلی کافی است. متعلق این شناخت در عقل عملی یک ایمان عقلانی آزاد است که فقط مستلزم معنای خداست بدون اینکه در عقل نظری برای او

مابازاء عینی در نظر بگیریم.

۲. طبق این تعریف، دین مجموعه تکالیف انسان نسبت به خداوند نیست، ما هیچ تکلیفی نسبت به خداوند نداریم. نه ما برای او می‌توانیم کاری کنیم و نه او از ما می‌تواند چیزی دریافت کند. این تعریف، مانع اقدامات تشریفاتی در تکالیف انسان است.

با توجه به تفسیری که کانت از دین و خدا ارائه می‌کند روشن می‌شود که دین مورد نظر او دین وحیانی نیست که ریشه در حوادث تاریخی و روانشناختی داشته و وحی رکن اصیل آن باشد. دین کانت فقط ریشه در عقل عملی محض دارد. تعریف او از دین چیزی غیر از تعریف اخلاق نیست، با این اضافه که او عقاید و امور عبادی را از دین خارج می‌کند. خدای او فقط پیش‌فرض امکان تحقق خیر اعلی است و ما هیچ تکلیفی حتی تکلیف اعتقاد به وجود او نداریم. (Despland, 1973, p. 14) دین مورد نظر کانت غیر از اخلاق نیست و اخلاق او غیر از دینش نیست. دین وحیانی که در قالب دین کانت نمی‌گنجد نه ابتدای بر اخلاق دارد و نه اخلاق منتهی به آن می‌شود. تکالیف دین وحیانی که اعم از تکالیف اخلاقی است برخاسته از اراده خدای عالم قادر است و انسان‌ها در مقابل او مسئول هستند. خدای این دین خالق و همه‌کاره عالم و آدم است. دین وحیانی و خدای آن کاملاً با دین به معنای اخلاق متفاوت است. دین در معنای کانت همان تصدیق به تکالیف اخلاقی به عنوان قوانین ذاتی صادره از هر اراده عاقل و آزاد است خدای دین کانت شرط ضروری تحقق خیر اعلی است. بنابراین، دین و خدا در ادیان الهی با دین و خدا در دین کانت، که همان اخلاق اوست، فرق دارد.

کانت به صراحت و به کرات به این دوگانگی دین اخلاقی و دین وحیانی اشاره دارد. اساساً کتاب دین در محدوده عقل تنها به این منظور تألیف شده است. به اعتقاد وی، مقابله این دو نوع دین، کل تاریخ دین را تشکیل می‌دهد. به همین منظور در ادامه این نوشتار، اندیشه‌های کانت راجع به موضوع بحث را از کتاب دین در محدوده عقل تنها پی می‌گیریم که این کتاب در واقع همان اندیشه‌های وی در کتاب نقد دوم است، البته در قالب موضوعات دینی.

۷. انواع دین از نظر کانت

کانت ادیان را از جهات مختلف به چند گروه دوگانه تقسیم می‌کند که با وجود اختلاف مفهومی، از حیث مصداق دو نوع بیشتر نیستند:

۱. ادیان از حیث غایت، به دین طلب رحمت و دین اصلاح زندگی تقسیم می‌شوند. در دین طلب رحمت که صرف پرستش و عبادت است انسان با تضرع و چابلوسی در پیشگاه خدا و بدون اصلاح درونی و انجام اعمال صالح، از خدا می‌خواهد که به او سعادت ابدی ببخشد. اما اصل حاکم در دین اصلاح زندگی، این است که انسان تا آنجا که امکان دارد باید خود را اصلاح کند و آنگاه در تحصیل همه خوبی‌هایی که خارج از توان اوست، اعتماد نامشروط به کمک الاهی داشته باشد. هرچند در حد ذات انسان نیست و ضرورتی هم ندارد بداند خدا چگونه برای نجات او عمل می‌کند.

۲. در تقسیم دیگر، ادیان از لحاظ اصل بنیادی و امکان ذاتی به دین وحیانی و دین طبیعی تقسیم می‌شوند. تمامی احکام و قوانین دین وحیانی، تکلیف انسان بوده که به واسطه وحی از جانب خدا نازل شده است، اما دین طبیعی یک ضرورت اخلاقی است و احکام آن، تکلیف انسان و ناشی از عقل عملی است.

۳. ادیان از جهت اینکه دارای صفاتی هستند که امکان مشارکت عمومی را فراهم می‌کنند، نیز به دو نوع تعلیمی و طبیعی تقسیم می‌شوند. دین تعلیمی دینی است که افراد به وسیله تعلیم دیگران اقناع می‌شوند، اما دین طبیعی دینی است که با وقوعش هر فردی به واسطه عقل خود از آن اقناع می‌شود.

۴. دین حقیقی حاوی قوانین و اصول عملی است که انسان توسط عقل محض خود نه تجربه به عنوان قوانین وحیانی می‌شناسد. خدمت به خدا، اطاعت و انجام این نوع قوانین است. اما قوانین مربوط به نظام طبقاتی کلیسا که در ارزیابی اخلاقی امور غیر ضروری‌اند، دین موضوعه هستند که تقرب به خدا از طریق این نوع قوانین موضوعه، اغوای دینی و شبه خدمت به خدا است.

ادیان طلب رحمت، وحیانی، تعلیمی و موضوعه ادیانی هستند که کانت از آنها معنای واحدی اراده می‌کند و از آنها به ادیان تاریخی نیز تعبیر کرده است. دین اصلاح زندگی، دین طبیعی، و دین حقیقی دارای مصداقی واحد و برخاسته از عقل عملی محض انسان است که کانت از آن تعبیر به دین اخلاقی، دین عقلانی و دین ناب نیز می‌کند. (کانت، ۱۳۸۱، ص ۵۱،

۵۲، ۸۵، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۵۴)

۸. نقش خدا در اصلاح اخلاق فردی و ایجاد جامعه مشترک المنافع اخلاقی

آیا انسان با اصلاح طرز فکر خود و با انجام تکلیف اجتماعی به تنهایی می‌تواند به حاکمیت خیر دسترسی پیدا کند؟ در واقع، این پرسش، خود متضمن دو پرسش است: الف. آیا انسان با اصلاح فردی خود می‌تواند یک انسان تماماً اخلاقی باشد و اعمال به خاطر ادای تکلیف از او سر زند و به این طریق شایسته فضیلت گردد یا نه؟ ب. آیا انسان‌ها به تنهایی می‌توانند جامعه مشترک المنافع اخلاقی را تحقق بخشند یا نه؟

کانت در مورد اصلاح فردی می‌گوید هر کس باید تا آنجا که در توان دارد بکوشد تکلیف خود را به نحو احسن انجام دهد و امیدوار باشد که در این راه آنچه در توان او نیست از جانب حکمت بالغه الهی به طریقی (که البته خصلت تقرّب مستمر به قانون اخلاقی را تثبیت می‌کند) انجام خواهد شد. ما در تغییر خصلت شرّ خود به خیر، نیازمند به فیض الهی هستیم ولی از این تأییدات و کمک‌های فوق طبیعی هیچ شناختی نداریم. این تکمیل اخلاقی یک راز مقدس است که ما نه می‌دانیم چگونه این افاضه آسمانی به ما می‌رسد و نه می‌دانیم چه موقع و در چه مواردی انتظار آن را داشته باشیم. این رحمت و فیض الهی وقتی تأثیرگذار است که در کنار استعداد اخلاقی ما قرار گیرد؛ یعنی حداکثر تلاش خود را در انجام تکالیف اخلاقی به کار برده باشیم. ما نمی‌توانیم آن را خارج از ضوابط عقلی متوقع باشیم و یا باور کنیم که می‌توانیم آن را در درون خود تجربه کنیم. تأیید الهی مشروط به تخلّق انسان به اخلاق حسنه با انگیزه تبعیت از قانون اخلاقی است. در تخلّق به اخلاق حسنه است که انسان شایستگی فضیلت و جلب رضای خدا را به دست می‌آورد. اعتقاد به چنین فیض الهی حداکثر چیزی است که در وصول به فضیلت ضرورت دارد. انتظار فیض الهی، بدون انجام اعمال صالح و پایبندی به قانون اخلاقی، صرفاً یک آرزوست که همه انسان‌ها می‌توانند آن را داشته باشند. کانت اعمال دینی و عبادی‌ای را که ارزش اخلاقی ندارند، زمینه‌ساز کسب فیض الهی نمی‌داند و صریحاً می‌گوید:

«هر اقدام دینی اگر صرفاً اخلاقی نباشد و فقط برای جلب رضای خدا و از این طریق

وسیله ارضای خواست‌های ما باشد، بت‌پرستی است.» (همان، ص ۱۹۳)

اما تخلّق کامل انسان به اخلاق فقط در جامعه مشترک المنافع اخلاقی امکان‌پذیر است. تحقق جامعه مشترک المنافع اخلاقی که همان خیر اعلی است با توجه به شرایط طبیعت حسی

انسان، توسط انسان و در این جهان حسی ناممکن است. از این رو، نیازمند به فیض الاهی و تحقق جهان دیگر است و خود را معتقد به همکاری با حاکمیت اخلاقی جهان می‌یابد و افعال اخلاقی خود را انجام می‌دهد تا لایق رحمت و فیض الاهی و سپس کمال اخلاقی و خیر اعلی شود. (همو، ۱۳۷۸، ص ۱۱۸، ۱۱۹)

کانت از مفهوم جامعه مشترک‌المنافع اخلاقی تعبیر به مفهوم امت الاهی یا شهر خدا می‌کند که بر اساس قوانین اخلاقی شکل می‌گیرد و در آن همه افراد تابع یک نظام قانونگذاری اخلاقی عمومی هستند. از آنجا که قوانین اخلاقی برای تنظیم شأن اخلاقی مردم (انجام تکالیف با انگیزه تبعیت از قانون اخلاقی) وضع می‌شوند و شأن اخلاقی یک امر درونی است، لذا مردم برخلاف جامعه سیاسی، نمی‌توانند حاکم اخلاقی چنین جامعه‌ای باشند، در نتیجه فرض یک موجود مافوق انسانی به عنوان قانونگذار عمومی که از دل‌های مردم آگاه باشد ضروری است. اما همان‌طور که در تعریف دین ذکر شد منظور از این نوع قانونگذار اخلاقی، موجودی نیست که به اراده جزایه خود حکم صادر کند. قوانین اخلاقی ارزش ذاتی و واقعیت نفس‌الامری دارند و نسبت به عقل، درونی هستند. خدا فقط به آنها اندیشه می‌کند نه اینکه آنها را وضع کند. عقل هر انسانی، قوانین اخلاقی را همانند خدا در خود به درستی می‌یابد. اینکه خدا قانونگذار عالی جامعه مشترک‌المنافع اخلاقی است به این معناست که تکالیف حقیقی علاوه بر اینکه یافته عقل هستند باید به عنوان فرمان‌های خدا نیز لحاظ شوند تا با فرض آگاه بودن او بر دل‌های انسان‌ها، هر کس بتواند به نتیجه اعمال خود دست یازد و سپس در مسیر فضیلت و تحقق خیر اعلی قرار گیرد. به نظر کانت، تنها چنین جامعه و امتی الاهی، رو به سوی قوانین فضیلت دارد نه امتی الاهی بر اساس قوانین و حیانی. تحقق جامعه مشترک‌المنافع اخلاقی که خیر اعلی و کلیسای نامرئی نامیده می‌شود با توجه به ظرفیت‌های انسانی و جهان مادی در توان انسان نیست و فقط باید از خدا انتظار داشت. کلیسای نامرئی یا شهر خدا الگو و نمونه‌ای است برای کلیسای مرئی و واقعی. کلیسای مرئی جامعه‌ای است که حکومت اخلاقی خداوند را بر زمین تا آنجا که تحقق آن توسط انسان ممکن است نشان می‌دهد. (همو، ۱۳۸۱، ص ۹۹،

۹. خدمت و شبه خدمت به خدا

خدمت به خدا همان ادای تکلیف است. هر نوع فعل و ترکی که فقط به انگیزه اطاعت از قانون اخلاقی واقع شود، خدمت به خداست و ممکن نیست این خدمت به نحو دیگری تحقق یابد. کانت می گوید: «خدمت حقیقی به خدا ... یک خدمت نامرئی است، یعنی خدمت قلب است (در روح و در واقعیت ذات انسانی) و فقط در خصلت اخلاقی او و در مراعات تمام تکالیف واقعی او به عنوان احکام الهی قرار دارد نه در اعمالی که صرفاً برای خدا انجام می شود. (همان، ص ۱۹۲)

کانت قضیه زیر را بدیهی و یک اصل حاکم در خدمت به خدا می داند:

«انسان به جز خوش رفتاری هر اقدام دیگری را که معتقد است می تواند انجام دهد تا رضایت خدا را جلب کند، صرفاً اغوای دینی و شبه خدمت به خداست». (همان، ص ۱۷۱)

انسان تا آنجا که ممکن است باید تلاش کند تکالیف اخلاقی خود را انجام دهد و در مورد تکالیفی که در توان او نیست و عدم انجام آنها او را از مسیر خیر اعلی باز می دارد، می تواند به فیض و تأیید الهی امیدوار باشد و به خدا توکل کند، اما اصل حاکم در افعال شبه خدمت به خدا یا اصل حاکم در اغوای دینی این است که «تمام آنچه را فقط برای محبوب خدا واقع شدن انجام می دهیم (مشرط به اینکه مستقیماً مخالف اخلاق نباشد، هرچند دخالت در عمل اخلاقی هم نداشته باشد) از این طریق، اراده خود را برای خدمت به خدا و اطاعت از او نشان می دهیم تا از طریق همین اطاعت، بنده محبوب او گردیم». (همان، ص ۱۶۹)

از منظر کانت این اصل حاکم در اغوای دینی در همه ادیان موضوعه وجود دارد. اینکه انسان از طریق افعالی بدون وارستگی اخلاقی محبوب خدا شود یک اغوای خرافی است. اغوای خرافی اگر به این صورت باشد که ما خود را از طریق اعمال عبادی همچون نذورات و هدایای مادی، در پیشگاه خدا موجه کنیم خرافه دینی است و اگر از طریق سعی و کوشش همانند دعا، ذکر و نماز، انس و معاشرت با خدا پیدا کنیم و آثار رحمت را درون خود مشاهده کنیم تعصب دینی است. در خرافه دینی ما از طریق وسایل طبیعی، اما غیر اخلاقی می خواهیم به امور غیر طبیعی یعنی امور اخلاقی دست یازیم. اما در اغوای تعصب دینی ما از طریق امور غیرحسی می خواهیم به امور فوق حسی یعنی دریافت شهود حق تعالی دست یابیم که هم وسیله و هم غایت، خارج از قدرت فهم ماست. اغوای خرافه دینی گرچه ممکن است به عنوان وسیله ای

برای رفع موانع محبوبیت خدا به کار آید و از این طریق با عقل سازگار باشد ولی اغوای تعصب دینی مرگ اخلاقی عقل است و عاری از اصول عقلانی است.

تفسیر کانت از آثار رحمت و فیض الاهی این است که فرض وجود خدا و فیض او برای تکمیل انجام تکالیف اخلاقی، که ما قادر به انجام آن نیستیم، ضروری است، اما ما چیزی از فیض و تأییدات الاهی و چگونگی و وسایل تحققش نمی‌دانیم؛ فهم آنها ماورای قوای ادراکی ماست. ما حتی نمی‌توانیم ادعا کنیم که تأییدات الاهی را کسب کرده‌ایم. هرچند گاهی درون خود تحریک‌های اخلاقی‌ای احساس می‌کنیم که نمی‌توانیم آن را توضیح دهیم. بنابراین، ما نمی‌توانیم غیر از انجام تکالیف اخلاقی، اقدامی برای کسب آثار رحمت و فیض الاهی انجام دهیم.

کانت بر این اعتقاد است که دین حقیقی و ادیان تاریخی در این هدف مشترک‌اند که از قدرت برتر حاکم بر سرنوشت انسان، در جهت تأمین منافع انسان استفاده می‌کنند. تنها اختلاف این دو گروه در چگونگی، طرق و وسایل استفاده از این قدرت است. ادیان تاریخی این موجود برتر را عاقل، آگاه و دارای اراده می‌دانند که بر سرنوشت انسان حاکم است و انسان به عنوان موجود زیر سلطه این قدرت باید با افعال و امتناعات خود رضایت او را جلب کند. پیروان این نوع ادیان با وجود اینکه بنیاد اصلی خداپرستی‌شان ایمان به بعضی مقررات و باورهای جزمی و یا مراعات بعضی تشریفات خاص عبادی است، برای محبوبیت پیش خدا افعالی را انجام می‌دهند و امتناعاتی را رعایت می‌کنند که هیچ‌گونه ارزش اخلاقی مستقیمی ندارند و در اصلاح اخلاقی انسان اگر مضر نباشند دست‌کم بی‌اثرند. اما اگر این موجود برتر را به مثابه یک موجود اخلاقی لحاظ کنیم، با مراجعه به عقل عملی خود در می‌یابیم که شرط محبوبیت در پیشگاه او خوش‌رفتاری اخلاقی و ادای تکلیف اخلاقی است. این نوع تصویر از دین و موجود برتر، تصویر دین حقیقی است که در آن شناخت عملی ما فقط متکی به عقل عملی است نه عقل نظری و هر فردی هرچند ابتدایی در ضمیر خود به این شناخت عملی دست می‌یازد و هیچ احتیاجی به تعلیم اخلاقی ادیان ندارد. این شناخت عملی همان قانون اخلاقی است. چنین شناختی برای امکان تحقق خیر اعلی، یعنی جامعه مشترک‌المنافع اخلاقی، ما را به وجود خدا یا دست‌کم به مفهوم خدا به عنوان یک موجود قانونگذار اخلاقی هدایت می‌کند. (همان، ص ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷)

کانت در مورد جمع و اتحاد این دو نوع روش (ادیان تاریخی و دین حقیقی) دایر بر اینکه یا هر دو روش مستقیماً خدمت به خدا لحاظ شوند و یا اینکه یکی از این دو به عنوان وسیله دیگری قرار گیرد، بر این نظر است که ادای تکلیف و پابندی به قانون اخلاقی بدون تردید مستقیماً خدمت حقیقی به خدا و مطلوب اوست. اما اعمال عبادی و انجام تشریفات مذهبی و هدایا و نذورات مذهبی مستقیماً هیچ‌گونه اثری در اصلاح اخلاقی انسان ندارند. اینکه انسان آرزو کند از طریق اعمال عبادی صرف مستقیماً تأثیر فوق طبیعی در خود ایجاد کند این اغوای خرافی است و این اعمال، جادوگری و بت‌پرستی است. اعمال عبادی مستقیماً هیچ ارزش اخلاقی‌ای ندارند و هیچ تأثیر فوق طبیعی‌ای نیز از آنها ناشی نمی‌شود. اما اعمال دینی (عبادات، تشریفات مذهبی، هدایا، نذورات و ...) اگر به عنوان وسیله پیشبرد ادای تکلیف لحاظ شوند باید به مثابه افعال خداپسندانه مورد توجه قرار گیرند. به عبارت دیگر، اگر انسان علاوه بر مراعات تکلیف اخلاقی که مستقیماً محبوب خداست برای اینکه خود را شایسته فیض الاهی در تکمیل و اصلاح صفات اخلاقی کند و به این منظور اعمال عبادی انجام دهد و تشریفات مذهبی را رعایت کند تا موجب پرورش خصلت اخلاقی در وجود انسان (نه جلب رضای خدا) شود، می‌تواند به موجود الاهی امیدوار باشد، اما هرگز آثار رحمت و فیض این موجود را در خود به علت ضعف قوای ادراکی نخواهد دید و هرگز به او که موجود فوق حسی است نخواهد رسید.

بنابراین، در دیدگاه کانت، ادیان تاریخی آنگاه دارای ارزش اخلاقی و خدمت به خدا هستند که به عنوان ابزار و وسیله برای دین حقیقی باشند. خدمت به خدا تماماً خدمت آزاد و اخلاقی است. خدمت به خدا در قالب ادیان تاریخی اظهار اطاعت و بندگی اجباری و بیگاری است. انسان برای اینکه محبوب خدا شود باید اعتقادات تاریخی خود را هماهنگ و تابع ایمان اخلاقی کند تا بدین طریق اعتقاد تاریخی نیز بتواند به حیات خود استمرار ببخشد.

خداپرستی در نظام اخلاقی وی دارای دو شرط خصلت اخلاقی نسبت به خداست: ۱. خشیت ناشی از حکم خدا نسبت به حرمت قانون اخلاقی؛ ۲. عشق به خدا به عنوان خصلت گزینش آزاد و خصلت قانون‌پذیری خود انسان. نقش خدا در تحقق خیر اعلی و خداپرستی در این نظام اخلاقی حاکی از این امر است که انسان غایت فی نفسه است و غایت فی نفسه بودن انسان به این دلیل است که او تابع قانون اخلاقی‌ای است که دارای ارزش و تقدس بالذات

است. از این رو، نه اینکه هرگز هیچ موجودی حتی خدا نمی‌تواند او را صرفاً به عنوان یک وسیله مورد استفاده قرار دهد و او را به بندگی بکشد، بلکه همه موجودات حتی خدا ابزار و وسیله‌ای هستند برای تکامل اخلاقی او. (همان، ص ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۲)

۱۰. تبدیل دین تاریخی به دین اخلاقی ناب

ایمان و حیانی به عنوان یک ایمان تاریخی فاقد کلیت و ارتباط عمومی قانع‌کننده برای همه انسان‌ها و گزینش آزاد است. برای رفع این نقایص باید طوری تفسیر شود که با اصل عملی دین عقلانی ناب سازگار باشد. ایمان تاریخی در ذات خود نسبت به اصلاح انسان خشتی و در خود مرده است و فاقد اعمالی است که دارای ارزش اخلاقی باشد. از این رو، کتب مقدس باید چنان تفسیر شوند که برای اصلاح انسان به کار آیند، هرچند برخلاف معنای گویندگان آن باشد. تمام عناصر ایمان و حیانی باید تابع اصول و قواعد اخلاقی قرار گیرد و بر این اساس که غایت نهایی، دین حقیقی است تفسیر شود. ایمان و حیانی و ایمان دین پرستش، ایمان بردگی و مزدوری (کار برای پاداش) است، ولی ایمان دینی ناب که غایتش ادای تکلیف و وصول به سعادت جاوید است، ایمان سعادت‌بخش است. به همین جهت کانت تشریفات مذهبی ذیل را طوری تفسیر می‌کند که مقصود آنها تحقق خیر اخلاقی باشد:

۱. منظور از عبادت خصوصی استحکام بخشیدن به خیر اخلاقی در درون انسان و منظور از تکرار آن، ملکه نمودن خیر اخلاقی در قلب انسان است؛ ۲. مقصود حقیقی از رفتن به کلیسا و گروه‌های مذهبی گسترش و اشاعه قوام درونی خیر اخلاقی در میان عموم مردم است؛ ۳. غسل تعمید یعنی انتشار خصلت درونی مذکور در نسل‌های بعد.

باور کانت در تفسیر و تبدیل دین مسیحیت تاریخی به دین مسیحیت ناب این است که عقل را باید از یوغ فشارهای پدران روحانی که اصول عقاید را به رأی خود تفسیر می‌کنند نجات داد. آزاد کردن عقل در درجه اول مربوط است به اصل اعتدال عقلانی و آزادی در ابراز و بررسی تمام اموری که به عنوان وحی مطرح شده و محتوای عملی آنها دارای مضامین الهی ناب است. بنابراین، تعالیم و کتب مقدس مسیحیت باید به عنوان پایه و اساس تعالیم اخلاقی قرار گیرد و بی‌جهت نباید آنها را بی‌اعتبار کرد، اما عقاید موجود در آنها را نباید به عنوان تنها راه سعادت به دیگران تحمیل کرد. دومین اصل در آزادی عقل این است که رویدادها و

حوادث مقدس که در ذات خود ارزش اخلاقی ندارند در راستای اهداف اخلاقی تعلیم و تبیین شوند. سومین اصل این است که ما باید به فکر این باشیم که چه اعمالی انجام بدهیم تا شایسته سعادت باشیم نه اینکه خدا چه فیضی به ما بدهد تا شایسته سعادت شویم. (همان، ص ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۲، ۱۹۳)

۱۱. آغاز و سرانجام ادیان

به عقیده کانت، سرشت دین اخلاقی که دین حقیقی واحد است در عقل عملی انسان نهفته است، لکن اولین بروزهای آن در قالب ادیان تاریخی به صورت پرستش موجود برتر تحقق یافته است. وی در خط سیر تاریخ طبیعی دین، ظهور آرام فکر عقل نظری را می بیند که به عقل عملی ختم می شود. در آغاز این خط، انسان های اولیه قرار دارند که از راه تخیل به دنبال ارائه تصویری از آنچه که بیرون از تجربه وجود دارد بودند. ابتدایی ترین تصویرهای تخیلی، خرافات و موهومات (superstition) بود. در همه این نوع تصویرها، خدایان به عنوان اشیائی لحاظ می شدند که قدرت بیشتری داشتند. خدایان در تصویرهای ابتدایی فقط موجودات قدرتمند بدون اخلاق بودند. بعدها که کاوش های عقلی ظهور بیشتری یافت خدایان به عنوان قانونگذاران و اطاعت شوندهگان مورد توجه بشر قرار گرفتند. کانت با ارائه چنین روند تاریخی ای از ادیان، نقش عقل نظری را می ستاید که توانسته دین ابتدایی را به دین بالغ و اصیل (دین اخلاقی ناب) توسعه دهد. در واقع، او در سیر تاریخ طبیعی دین به دو مرحله عقل نظری و عقل عملی توجه دارد و نقش مهمی برای عقل نظری، در تأسیس ایده وحدت خدا و نسبتش با مطابقت با قانون اخلاقی و دور ریختن مفاهیم شرک قائل شده است. از این رو وی الاهیات ناشی از عمل عقل نظری و وحی را به دلیل اینکه متعلق کاربرد نظام بخش نه قوام بخش عقل اند، مشروع و قانونی می داند. اصل نظام بخش، ما را قادر می کند تا مضمون ایده نظری خدا را به مثابه موجود نظری برای اهداف نظری نجات دهیم. این مقدار کاربرد نظام بخش از ایده نظری خدا زمینه پیدایش دیدگاه اخلاقی و دینی یعنی عقل عملی نسبت به خدا را فراهم می کند. (Despland, 1973, p. 136-137)

کانت در مورد استمرار و سرانجام ادیان تاریخی معتقد است دین باید از هر نوع دخالت تاریخ و وحی به تدریج آزاد شود. ایمان تاریخی به علت محدودیت اجتناب ناپذیر عقل بشر،

فقط واسطه دین ناب و پایه استمرار اعتقاد دینی ناب است تا در نهایت این واسطه بتواند حذف شود. ایمان تاریخی که مبتنی بر وحی است وسیله‌ای است برای تحقق ایمان دینی ناب که غایت حقیقی است. دوره کودکی حیات بشری خاتمه یافته است. انسان دیگر نباید بر این تصور باشد که جبران گناه اولیه (شر بنیادین) و گذشته و اصلاح اخلاقی آینده او به دست موجود برتری به نام خداست. کانت در نامه خود به لاووتر در سال ۱۷۷۵ (قبل از تألیف نقدهای سه‌گانه) می‌نویسد معجزات عهد جدید هرچند در گذشته واقعی و ضروری بودند، اما اکنون دیگر ضروری نیستند. هر کس باید تابع قانون اخلاقی‌ای باشد که عقل ناب او بی‌واسطه به او و به هر انسان دیگر داده و او آزادانه آن را برای خود اختیار می‌کند. دین ناب یک اصل الهام‌شده از طرف خدا به انسان است که باید مبنای نظم نوین امور و فعالیت انسان قرار گیرد. جبران گناه گذشته و اصلاح رذایل اخلاقی انسان با پابندی او به قانون اخلاقی ممکن است و انسان فقط می‌تواند برای تکمیل این اصلاح در اموری که قادر به انجام آنها نیست (خیر اعلی) به فیض الاهی امیدوار باشد. بنابراین، ایمان دینی ناب یگانه ایمانی است که نشانه کلیسای نامرئی و حقیقی یعنی شهر خداست. (کانت، ۱۳۸۱، ص ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲)

۱۲. نتیجه‌گیری

بیان کانت از خیر اعلی نشان داد که خدای کانت خدایی است مفروض برای تحقق خیر اعلی. خدای وی یک ضرورت ذهنی و اخلاقی است نه ضرورت عینی و متافیزیکی؛ چیزی مستقل از اندیشه و عقل عملی نیست. چنین خدایی غیر از خدای ادیان الاهی است. دین ناب او همان قوانین و تکالیف اخلاقی است که برخاسته از عقل عملی است نه خدا. در اندیشه کانت ارتباط معنوی شخصی انسان با خدا، وحی و رستگاری به وسیله خدا، کاملاً بیگانه از اخلاق، یعنی دین طبیعی‌اند. دین مورد نظر وی با دین پیامبران از حیث منشأ و محتوا متفاوت است.

فهرست منابع

۱. اسکروتین، راجر، ۱۳۷۵، کانت، علی پایا، تهران، طرح نو، چاپ اول.
۲. خراسانی، شرف‌الدین، ۱۳۵۴، از برونو تا کانت، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ اول.

۳. کانت، ایمانوئل، ۱۳۶۹، *بنیاد مابعدالطبیعه / اخلاق*، حمید عنایت و علی قیصری، تهران، خوارزمی، چاپ اول.
۴. ———، ۱۳۷۸، *درس‌های فلسفه / اخلاق*، منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، نقش و نگار، چاپ اول.
۵. ———، ۱۳۸۱، *دین در محدوده عقل تنها*، منوچهر صانعی دره‌بیدی، تهران، نقش و نگار، چاپ اول.
۶. ———، ۱۳۸۵، *نقد عقل عملی*، انشاءالله رحمتی، تهران، نورالثقلین، چاپ دوم.
۷. کورنر، اشتفان، ۱۳۶۷، *فلسفه کانت*، عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، چاپ اول.
8. Despland, Michel, 1973, Kant on History and Religion, McGill – Queen's University Press.
9. Kant, Immanuel, 1986, Critique of Practical Reason, tr. Lewis White Beck, New York, Macmillan Company, Twentieth Printing.
10. Ward, K., 1971, "Kant's Teleological Ethics", in: Philosophical Quarterly, vol.21, No.85.